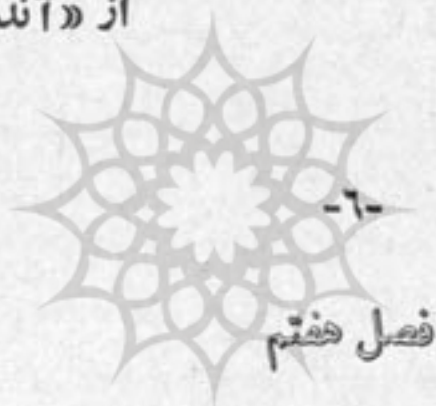


راهنمایی‌هایی برای نواختن پیانو

از «آندور فولدز»



ژورنال علم‌انسانی و مطالعات فرهنگی

درباره نواختن در برابر دیگران

رتال جامع علوم انسانی

هر نوازنده پیا نوبالآخره یکبار در زندگی این احتیاج را در خود احساس می‌کند که با آزمون قدرت خود در جهان موسیقی وضع روشن‌تری بیابد و به وظایفش آگاه گردد. میزان پختگی و فعالیت روحی شخص در دیر یا زود فرارسیدن چنین لحظه‌ای از تکامل هنری، مؤثر می‌باشد.

اگر شخص هر چه زودتر با مشکلاتی که در کارش نهفته است روبرو گردد، بهمان نسبت آسانتر می‌تواند خود را از خطر و فشاری که هر نوازنده را تهدید می‌کند یعنی مبالغه در هنر نمایی و شیرینکاری برهاند. این افراط در هنر نمایی

باعث می‌شود تا نوازنده که به حق خالق مجدد يك اثر بزرگ هنری است از این وظیفه خود منفک شود. آثار بزرگ موسیقی قرون گذشته با آثاری که تازه دیروز تصنیف شده‌اند در يك میزان بما نزدیک هستند. این آثار برای ادوار بعدی همانند تابلوهای نقاشی «رمبراندت» یا «ولاسکه»، درام‌های شکسپیر یا گوته، مجسمه‌های «رودن» یا کلیسای معروف و معظم شهر «کلن» غیر قابل تغییر می‌باشند. معذالك با وجود اینکه در حال حاضر همه اینها وجود دارند باز کیفیت دسترسی با آنها باهم مساوی نیست. برای اینکه ارزش این آثار بدرستی ادا گردد و به عظمت آنها پی برده شود مردم به يك واسطه‌ای احتیاج دارند که در مورد ما همان نوازنده باشد.

يك مورخ متبحر هنر قادر است که بما اطلاعاتی درباره دوره‌های مختلف زندگی يك نقاش بدهد و تغییرات سبک هنری وی را در طی تکامل هنرش بما باز شناساند. اگر ما نتوانیم بتنهائی به ارزش کامل يك تابلوی بیریم، يك فرد خیره می‌تواند ما را متوجه زیبایی نهفته آن کند. شخص با کمک چنین راهنمائی‌هایی می‌تواند به میزان تمتع خود بیفزاید و یا اینکه آنها را نادیده بگیرد، این امر بستگی به خواست وی دارد. ما بدون کمک راهنما نیز چیزی از دست نداده‌ایم چون همه ما این حق را داریم که با چشمان و دید خاص خود از آثار «رمبراندت» بدون هیچگونه کمکی استفاده ببریم. اما در موسیقی جز این است. در سرزمین نت‌ها، یعنی در جائیکه تنها حاکم مطلق نقطه‌های کوچک سیاه هستند، ما به يك نوازنده احتیاج داریم، هنرمندی که بتواند افکار مصنف را به زبان ساز برای ما بیان و باز گو کند. اگر مسئول کنسرت با مریض شدن ناگهانی نوازنده پیانو بخواهد با نشان دادن نت‌های سنات «آپاسیوناتا»ی بتهوون در قالب فیلم بروی پرده سفید سینما نبودن پیانیست را جبران کند و شب کنسرت را با این نحو برگزار نماید، با این عمل تفریح و تمسخر شدید شنونندگان را باعث شده است.

البته من ادعا نمی‌کنم که نت يك قطعه موسیقی بدون نواخته شدن نمی‌تواند کسی را محظوظ کند. اغلب موسیقیدانان، در حقیقت همه آنها می‌تواند که استحقاق دریافت این عنوان را دارند از نعمت «گوش دل» برخوردار هستند

که با کمک آن قادرند حتی نت‌های آثار بسیار سخت‌تر را واضح و روشن بشنوند . اما نباید فراموش کرد که فقط معدودی از موسیقیدانان از این موهبت بهره‌دارند. در بین اغلب شنوندگان، چه آنهایی که از کنسرت استقبال می‌کنند و یا دوستدار صفحه و رادیو می‌باشند، با در نظر گرفتن وضع اجتماعی آنان ، از فروشندگرفته تا کارمند عالی‌رتبه اداره ، چه آنهایی که سلیقه‌شان موسیقی باخ است و چه طرفداران موسیقی رقص و خواستاران «بوگی وگی»، يك وجه مشترك وجود دارد و آن اینست که افراد مزبور همه باید موسیقی را قبل از هر چیز حقیقتاً بشنوند تا از آن لذت ببرند.

يك جماعت بدون نوازنده وضع افراد کوری را دارند که با وجود داشتن نت در جلوی چشمان خود قادر به شنیدن موسیقی نیستند .

آیا وظیفه هنرمندی که افکار آهنگ ساز را خوب ادراک می‌کند و با کمک دستهای ماهر خود بدان جان می‌بخشد اینست که برای يك جمع فاقد سامعه کارگوش را بکند؟ اگر وی از لحاظ شنوائی به حضار خدمتی می‌کند پس در عین حال این را تقبل کرده است که برای این جمع در حکم دست نیز باشد . بنا بر این موسیقیدانی که بخواهد رابطه‌ای بین قطعه‌ای از موسیقی قرن هیجدهم، با عصر حاضر برقرار سازد باید بسی بیش‌تر از اینها باشد که بخواهد فقط برای جمع شنوندگان حکم دست و گوش را پیدا کند .

این کار قلبی حساس می‌خواهد که آماده‌ی درک احساسات آهنگساز باشد و در عین حال چنان فهم و فراستی لازم است که بگمک آن بتوان هر لحظه بر احساسات سرکش و عواطف شخصی کاملاً لگام زد .

يك نوازنده واقعی در کار خودش سه مرحله مختلف را تشخیص میدهد . در ابتدا يك قطعه جدید را بابت خوانی شروع می‌کند و بالاخره با اجرای آن در کنسرت مرحله آخر را به انجام می‌رساند . در مرحله اول نوازنده افکار آهنگساز را در تصور خود دوباره زنده می‌کند و در مرحله دوم آنها را به کمک سازش دوباره بصدا درمی‌آورد که بالاخره به سمع شنوندگان برسد . در مرحله اول نوازنده خود را قبل از هر چیز آفریننده قطعه می‌پندارد

و این خود از وظایف او است. در دومین و سومین مرحله رفتاری متواضع میشود - یا بهر حال باید چنین بشود .

لحظه‌ای که یک نوازنده برای اولین بار در زندگی صفحات نت یک قطعه موسیقی بزرگ مثلاً اثری از بتهوون را ورق میزند، برای وی بی اندازه مهم و قابل توجه است. او نه فقط ورق‌های نت اثری را که تا کنون با آن آشنا نبوده می‌گشاید ، بلکه در عین حال قلبش به کشفی جدید در موسیقی توفیق می‌یابد و در حقیقت هر اثر جدید برای یک موسیقیدان حقیقی کشفی محسوب است . نوازنده در اولین مرحله کارش سعی می‌کند به هدف آهنگساز و قطعه وی که میخواهد آنرا دوباره بیافریند کاملاً پی ببرد. معمولاً این مرحله بسیار لذت بخش و شادی آور است آیا نمیتواند برای همیشه بطول بیانجامد. پس از اولین برخورد هیجان انگیز با دنیای افکار آهنگساز نوازنده باید دوباره بخود بیاید. اکنون وظیفه او است که افکار آهنگساز را از نت به ساز منتقل کند. در اینجا برای اینکه نوازنده بتواند به تمام مشکلات تکنیکی اثر فائق آید و با آنها مأنوس شود احتیاج به یک تمرین اساسی دارد. اگر وی این مشکلات را از میان بردارد قادر خواهد بود که حواس خود را بر اصل موسیقی که پشت نتها قرار دارد متمرکز سازد. نوازنده نباید فقط به صحیح و درخشان نواختن هر نت قناعت کند، بلکه باید روح موسیقی را دریابد .

وقتی نوازنده سعی می‌کند که افکار بتهوون را بکمک ساز بنمایاند ، بدیهی است که شخصیت وی نیز به اثر رنگی و جلوه‌ای می‌دهد و این خود باعث می‌شود که هر نوازنده یک اثر را طوری دیگر بنوازد و در نتیجه اجراهای مختلفی از یک اثر واحد به سمع می‌رسد. این هنرمندان قصد ندارند که اثر را بشکل دیگری اجرا کنند ولی در اینجا مکاتب خاصی است که یک یک نوازندگان بدانها تعلق دارند و همچنین سلیقه و روحیات و مزاج خاص آنها در طرز نوازندگیشان مؤثر است . بنا بر این آنچه ما می‌شنویم بتهوون محض نیست بلکه یا بتهوون - با کهاوس و بتهوون - فورتونگر است یا بتهوون - هایفتس .

در طی دومین مرحله « دوباره آفریدن » که اجرای هر نوازنده اندکی با دیگری متمایز میشود رفته رفته فرم‌های مختلف نوازندگی مشخص میشوند . پس از تحمل زحمات طولانی و ارتکاب اشتباهات بالاخره روزی که باید نوازنده در برابر شنوندگان ظاهر شود فرامیرسد. در اینجا با گذشت زمان آهنگساز

و نوازنده بصورت واحدی درآمده‌اند و بعبارت دیگر نوازنده احساس می‌کند که همانند آهنگساز خود نیز آفریننده اثر است. وی برای از میان برداشتن موانع تکنیکی و روانی تمام سعی و کوشش خود را بکار برده است. با نزدیک شدن کنسروی کاملاً به تسلط خود مطمئن است و می‌تواند کاملاً مسئولیت اجرای اثر را تقبل کند.

با وجودی که تعارض بین آهنگساز و نوازنده برطرف شده است باز لحظه‌ای که وی بروی صحنه در برابر شنوگان ظاهر میشود مرحله تازه‌ای برایش آغاز میشود و آن اینست که «نوازنده رو بروی جمع شنوندگان» قرار می‌گیرد. اکنون پس از آنکه وی بر موسیقی فاتح شده است باید بر شنوندگانش نیز غالب گردد. اگر وی وظیفه اول را بنحوا حسن انجام داده باشد پیروزی درامردوم نیز برایش مشکل نخواهد بود.

در شروع کنسرت نوازنده با گروهی از مردم بی‌اعتنا رو برو می‌شود که نه می‌خواهند و نه می‌توانند قطعه‌ای را که نواخته می‌شود دنبال کنند. اغلب ایشان غم و اندوهشان را نیز همراه خود به تالار کنسرت آورده‌اند و فقط تعداد معدودی از شنوندگان هستند که با ورود به سالن کنسرت گریه‌ها و ناراحتی‌های خود را نیز با چتر خود در اطاق رخت‌کن گذارده‌اند.

اغلب شنوندگان آثار را که در برنامه گنجانده شده هرگز قبلاً نشنیده‌اند و در اینجا فقط نوازنده است که می‌تواند با هنر و مهارت خود توجه و اطمینان شنوندگان را با اجرای آثار بزرگ موسیقی جلب کند و یا بالعکس با اجرای بد خود آنان را سرخورده و ناراضی روانه منزلشان سازد. همه از نوازنده متوقع هستند که وی آنان را به سرزمین اعجاب‌انگیز موسیقی راهنمایی کند و غم آنها را بزدايد. در اینجا نوازنده باید در عین حال مفسر، داستان‌سرا و ساحر نیز باشد. وی اگر توانست با هنرمندی و مهارت هشتاد دقیقه شنوندگان را در فراز و نشیب موسیقی همراه خود بکشد و آنان را قانع سازد، می‌تواند صحنه را با اطمینان خاطر ترک کند و مطمئن باشد که وظیفه‌اش را بخوبی انجام داده است. در اینجا وی موفق شده است که برای مثال آقای X را با افکار بتهوون نزدیک کند.

(پایان فصل هفتم)

ترجمه دکتر سعید خدیری